



22 خداوند به موسی فرمود: 23 به هارون و پسران او بگو که قوم اسرائیل را با این عبارات برکت بدهند: خداوند شما را برکت دهد و از شما محافظت فرماید. خداوند نور چهره خود را بر شما روشن سازد و بر شما رحمت فرماید. خداوند به شما بنگرد و به شما صلح و آرامش عطا فرماید. خداوند گفت: «هرگاه هارون و پسرانش به نام من، برای ایشان برکت بخواهند، من به آنها برکت خواهم داد.»

یکی از اولین کارهایی که ما انسانها هنگام تولد انجام می دهیم این است که برقراری ارتباط چشمی با افراد دیگر تایین کنیم. طبق کتاب آموزش والدین برای نوزادان، این نگاه یکی از پیشرفته ترین و مهمترین چیز برای نوزادان است. رابطه والدین و فرزند باید رشد کند. و مراقبت چشمی بر این اساس مهم است. تماس چشمی اولین قدم برای برقراری رابطه سالم است. و اگر اینگونه نباشد، ممکن است کودک فاقد پایه مهمی برای رشد کردن باشد. کتاب آموزشی راهنمای کودک، توصیف داد، چگونه این پیوند طبیعی با والدین بهتر شود. طبق آن کتابها باید کودک، از تحریک بیش از حد جلوگیری کند. مثل موسیقی با صدای بلند، تلویزیون یا حرکت آشوب آور. از این طریق کودک می تواند والدین را به روشی طبیعی درک کند و ارتباط چشمی برقرار کند و یک رابطه سالم بین والدین و فرزند ایجاد شود و رشد کند. این نگاه بین والدین و نوزادان، انسان را برای زندگی آماده می دهد. تماس چشمی نه تنها برای کودکان نو پا، بلکه برای کل زندگی مهم است. زیرا ملاقات چشمی نیز بخشی از روابط خوبی برای بزرگسالان است. وقتی با یک شخص صحبت می کنیم، به دنبال تماس چشمی هستیم. با این روش ما قادر هستیم چگونه مردم با من و با سخنان من، واکنش نشان دهند. آنچه آنها درباره من فکر می کنند یا احساس می کنند، اغلب می توانیم نه با کلمات بلکه با نگاه کردن بدانیم. و وقتی شخصی از ما متنفر باشد، دیدن کینه در چشم ها بسیار بد و مضر است. مهمتر از همه، وقتی شخصی به ما بسیار نزدیک است و اختلاف پیش می آید، دقیقاً نگاهی است که می تواند روح ما را آزار دهد. اینگونه روابط در بین ما انسانهاست، اما آیا می تواند گفت رابطه ما با خدا قبل از هر چیز در ارتباط با چشم می باشد؟ ما می توانیم این را در مثال بنی اسرائیل مشاهده کنیم. وقتی خدا آنها را از مصر نجات داد بنی اسرائیل در کفش بچه ها بودند و مثل بچه رفتار کردند. آنها دائماً به گریه و زاری پرداختند و نمی دانستند چه چیزی برای آنها خوب بود. علاوه بر این، آنها مرتباً از چیزهای دیگر منحرف بودند و گاه خدا را با گوساله ای طلایی اشتباه می گرفتند و گاه معتقد بودند که خداوند آنها را کاملاً رها کرده است. به همین دلیل خداوند چیز خاصی را برای آنها به وجود آورد. او به موسی و هارون دستور داد که مردم را با این موارد برکت دهند:

خداوند شما را برکت دهد و از شما محافظت فرماید. خداوند نور چهره خود را بر شما روشن سازد و بر شما رحمت فرماید. خداوند به شما بنگرد و به شما صلح و آرامش عطا فرماید.

در وسط پیاده روی گویر، خدا صورت خود را به قومش داد! صورت متعلق به شخصیت خدا است. بنابراین به بنی اسرائیل اجازه داده شد بدانند که چهره خدا با آنها خواهد بود. وقتی خدا چهره خود را به ما می دهد، چهره او فقط یک خاطره نیست، مانند عکس از یک خویشتاوند که مدت طولانی در گذشته بر عکس خداوند از طریق چهره اش فعالانه درگیر می شود. او مهربانی و عشق خود را پیمانی می سازد تا کل زندگی ما دارای یک هدف باشد. او همچنین از ما محافظت می کند و اجازه نمی دهد تنها یکی از موهایمان بدون اجازه صریح او، گم شود. این نعمتی است که خداوند از طریق چهره خود به ما عطا می کند از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا ما انسان ها نگاه خدا را از دست داده ایم. در طول مهاجرت بیابانها، بنی اسرائیلی ها بارها اعتقاد داشتند که خدا آنها را ترک کرده بود و آنها را در مسیری بی معنا رهبری کرده بود. و این احساس رها شدن از جانب خدا تا به امروز با ما انسانها همراه است. حتی اگر خدا به ما با دقت نگاه کند، ما انسانها نمی توانیم خدا را ببینیم. ما نمی توانیم خدای زنده را ببینیم و نمی خواهیم او را بشناسیم. و به همین دلیل، ما انسانها دقیقاً مانند یک کودکی نوزاد هستیم که نمی تواند با والدین خود رابطه سالم برقرار کند زیرا او نمی تواند با والدین ارتباط چشمی پیدا کند. در این ضمن ما مدت طولانی از خدا دور مانده ایم که نه تنها نمی خواهیم او را بشناسیم بلکه به هیچ وجه نمی توانیم آن را بشناسیم. و اگر نتوانیم خدا را بشناسیم، چیزی اساسی در زندگی ما وجود ندارد. ما همچنین نمی توانیم خودمان را بشناسیم! ما نمی توانیم بدانیم که چرا ما اینجا هستیم و کجا باید برویم. وقتی در یک شب تاریک ناگهان نور را خاموش می کنیم و آنقدر در تاریک باشد که حتی نمی توانیم دست خود را در مقابل ببینیم پس حتی نمی توانیم خود را بشناسیم! من هم کاملاً جدا از چیزهای دیگری که هنوز در اتاق هستند هستم. اگر من از بدر تولد کور باشم، چگونه است؟ بنابراین شما حتی نمی توانید، دنیا را به هیچ وجه تصور کنید. این طور برای ما انسانها است! دید ما نسبت به خدا کور کورانه، متولد شده است. ما حتی نمی توانیم خود را همانطور که هستیم در واقعیت ببینیم. ما حتی کمتر می توانیم خدا را بشناسیم. ما وانمود می کنیم که خدا وجود ندارد. نکته غم انگیز این است که از نظر این دیدگاه ما انسانها نهایتاً چیزی بیش از چند کیلوگرم گوشت نیستیم. ما باید این بدن را چند سالها محافظت کنیم و بعد از

آن همه چیز به پایان رسیده است... ما گوشتمان در یک خانه، تشییع جنازه تحویل میکیم تا بدون سر و صدای زیاد در زیر زمین از بین برود. زندگی بدون خدا اینگونه به نظر می رسد. دیگ انسانها بر این باورند که خدایی وجود دارد، اما نمی توانند تصور کنند که خدا نسبت به آنها مهربان است. برای چنین افرادی، خدا بسیار دور است. نه تنها دور است بلکه خطرناک است. در هر زمان، او می توانست خشمگین شود و فرزندان خود را بکشد. به نظر می رسد کاملاً تصادفی است اگر خدا چیز خوبی را برای ما انسانها ارسال می کند یا مجازات می کند. ما چیزی شبیه به این رویداد را نمی توانیم تنها بگذریم. اگر بشنوم که کودکی دائماً در خانه همسایگان گریه می کند زیرا به اندازه کافی غذا نمی گیرد یا از آن مراقبت نمی شود، به هر حال سؤال خواهیم کرد، آیا این مورد، نیاز به دخالت اداره بهزیستی جوانان دارد. اما وقتی افرادی مانند یتیمان بزرگ می شوند، زیرا آنها خدا را نمی شناسند، چه می کنیم؟ ما نمی توانیم آن را تحمل کنیم که بسیاری از افرادها چهره دوستانه خدا را نمی شناسند و بنابراین نمی توانند با او ارتباط برقرار کنند. با این وجود، حتی اگر ما نتوانیم خدا را ببینیم، چهره خدا بر ما متمرکز است. خداوند تمام هدف و تمام عشق خود را به سمت ما هدایت می کند. درست مثل والدین که یک فرزند نوزاد را می بینند. حتی اگر به نظر می رسد که خدا از ما فاصله دارد، فقط برای چشم ما اینگونه است. و با وجود این که ما نتوانیم خدا را درک کنیم، به این معنی نیست که خدا نمی تواند ما را درک کند. ما نمی توانیم خدا را درک کنیم. اما او می تواند ما را درک کند. او در مورد بسیاری از عدم قطعیت های ما می داند. او در مورد شک ما می داند. او عمیق ترین نگرانی های ما را می داند. اما نه به گونه ای که او سپس در آسمان بلند خود می نشیند و مسخره می کند: چقدر احمق و غیر منطقی هستیم. نه، این خدای متعالی که اینقدر از ما دور است، علاوه بر آن کار که ما او را رها کردیم، او ما را هرگز رها نمی کند. برای خدا اهمیت دارد که چه کاری با ما اتفاق می افتد و همچنین برایش اهمیت دارد در زندگی و جهانمان چگونه کار می کنیم. خدا در راه ما است و چهره اش را به ما می درخشاند! خدا می خواهد که ما صورت او را ببینیم. او این را می خواهد زیرا او خواهان رابطه ای نزدیک با ما انسانها است.

برای مردم اسرائیل در آن زمان، برکت خدا بخشی جدایی ناپذیر از امور روزمره بود. این نعمت به مردم گفته شد. وقتی مردم در بیابان سرگردان بودند، برای آنها حیاتی بود که چشم آنها از خدا کور کورانه نباشد. به خصوص هنگامی که در مَرزَی خطرناک بودند، یا دیگر نمی دانستند که کجا باید بروند، مهم این بود که درباره ی چهره خدا بدانند. متن ما دوباره می گوید که خدا صورت خود را می درخشاند. شاید بتوانید آن را به روشی عملی درک کنید. وقتی مادر کودک نوزاد خود را، در آغوش دارد و نگره می دارد، تمام صورتش به کودک کوچک روشن می شود. چشمهای تابناک مادر، کودک را جلب می کند. کودک پلافاصله می تواند متوجه شود که این چشم ها به سمت من است. آنها مرا دوست دارند، آنها به من تعلق دارند و فقط بهترین چیز این است که من را می خواهند. در مورد ما انسانها هم همینطور است. چشمان خدا به سمت من می درخشند. آنها مرا می شناسند، فقط مرا قضاوت نکنند. مهمتر از همه، آنها می گویند که من فقط یک تکه گوشت نیستم بلکه ارزشمندم! ارزشمندترین گنج خدا هستیم. شاید این عمیق ترین آرزوی همه ما انسان ها باشد که از این طریق دوست داشته باشیم. و ما می توانیم این عشق را به بسیاری از افراد منتقل کنیم. چگونه می توانید چنین عشق را در کلمات قرار دهیم؟ با اجازه به فرزند نوزاد باز می گشام. چه چیزی چنین مادران و پدران به فرزندان خود می گویند *Kuuchilou ... kiiiluuull* ... بله، فقط زبان نامفهوم ... اما کودک هر کلمه را می فهمد! و نعمت خدا؟ آیا این چیزی نیست که به هیچ وجه قابل بیان نباشد؟ و با این حال می فهمیم که او ما را دوست دارد! و آیا نعمت خدا بیش از هر چیز دیگری به زبان عشق نوشته نشده است. او، چطور ما انسانها به این عشق احتیاج داریم! حتی وقتی مردم ارتباط چشمی با خدا از دست داده اند. خیلی چیزهای وحشتناک در جهان ما وجود دارند. در زندگی ما نیز تهدیدهای زیادی وجود دارند. و بعد نعمت خدا به تازگی به ما می رسد و عشق او را می ریزد! نعمت خدا... فقط باید اتفاق بیافتد! و همین اتفاق می افتد! خدا فقط با ما حرف نمی زند. او به ما می آید! او این کار را از طریق عیسی انجام می دهد! و عیسی فقط یک قهرمان گذشته نیست که ما می پرستیم. او زندگی می کند و او شما را دوست دارد! او از طریق روح القدس به شما نزدیک است! و صورت خود را می درخشند. خدا تو و ما را برکت می دهد! آمین